



شهید قاسم سلیمانی

شهید سیدحسن نصرالله

شهید ابوبه‌دی العنق‌س

شهید مصطفی چمران

شهید اوداردو آنتلی

شهید حسن شاطری

شهید حسن طهرانی مقدم

شهید حسین همدانی

شهید مصمن لفریزاده

شهید صیاد شیرازی

شهید محسن حججی

شهید سیدمحمدباقر حکیم

شهید عداد مغنیه

شهید ابراهیم زکرائی

دکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم حمزه‌زاده

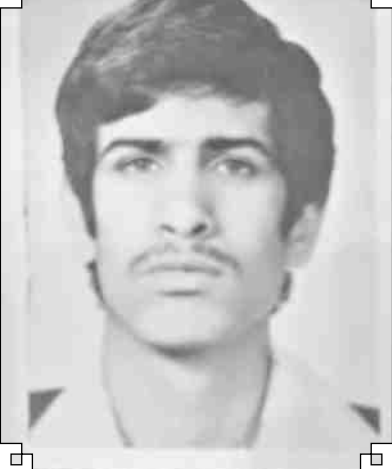
سرباز همیشه زنده عشق

خاطر‌نگار: لیلا سادات حسینی‌زاده، خواهر شهید سید مرتضی حسینی‌زاده
ولادت: ۱۳۴۴/۱۰/۱۵ – روستای گماران، گناوه، استان بوشهر
شهادت: ۱۳۶۱/۸/۱۶ – عملیات محرم، مرحله دوم، منطقه عملیاتی موسیان
نحوه شهادت: اصابت ترکش به پیشانی
مزار شهید: گناوه، گلزار شهدا
برادرم سید مرتضی، همیشه لی‌خند بر لب داشت. مهربان و شوخ‌طبع بود، هرچه می‌خواست به ما بیاموزد با شیرینی و دلگرمی می‌گفت. دوست داشت معلم شود و در خانه به ما درس می‌داد. اگر زنده می‌ماند، حتماً معلمی مهربان می‌شد.

سید مرتضی عاشق مولا علی(ع) بود. نماز حضرت علی را می‌خواند و دعا می‌کرد: «خدا!اگر شهید می‌شوم، فرق سرم را نشانه بگیر.» همان‌گونه هم شد؛ ترکش پیشانی‌اش را شکافت و از پشت سر بیرون آمد.

اولین بار، در سال ۱۳۶۰ از پایگاه امام سجاد شیراز، به جبهه اعزام شد و به بستان رفت؛ همان‌جا که شهید چمران نیز حضور داشت. در سهه عملیات بزرگ شرکت کرد فتح‌العین، بیت‌المقدس و طریق‌القدس. بار آخر در عملیات محرم به آرزویش رسید. همیشه به مادر می‌گفت: «اگر شهید شدم، سیاه نبوش‌گیریه نکن، فقط سهه بار بگو مرا بخشیدی تا روحم آزاد شود.» او پشتیبانی از روحانیت و تبعیت از امام خمینی(ره) را سفارش می‌کرد. در خانه‌اش عکس شهیدان دستغیب، بهشتی، رجائی و باهنر بود و در محله‌مان با خانواده شهیدان مانند رزمجو، خزایی و قنبرینا رفت‌وآمد داشت. اهل نماز اول وقت، زیارت عاشورا، نماز شب و نماز حاجت بود. خاک جبهه را به‌عنوان مَهرِ نگه می‌داشت و تنها بر همان نماز می‌خواند. دوستان صمیمی‌اش نیز اهل مسجد بودند و بسیاری‌شان به شهادت رسیدند.

مادرش پیش از شهادت، خواب دیده بود که مرتضی آمده، انگشتر و ساعتش را داده و خداحافظی کرده است. درست همان‌گونه هم شد. سه روز پیکرش زیر باران ماند. وقتی آوردند، جز پیشانی و پشت‌سر، همه بدنش سالم بود. مزارش، مأمَن حاجتمندان شد.



شهید جمال دهش ور

خیلی‌ها شیرینی یا سرنبد می‌آوردند، حاجت می‌گرفتند و نذرشان را بازمی‌گردانند. چرخه عشق ادامه داشت.

برادرش، سیدمحمد، برای ادامه راه او به جبهه رفت و با جانبازی ۷۰ درصد، فلج شد، اما از روحیه‌اش چیزی کم نشد. او هم راه مرتضی را ادامه داد.

از او می‌خواهم دست مرا هم بگیرد، شفاعتم کند. می‌خواهم یا او باشم. خطاب به جوانان می‌گویم، راه مرتضی، راه علی(ع) و زینب(س) است؛ بیایید شهدا را با بی‌وفایی و بی‌حجایی شرمندہ نکنیم.

سردارانی از تبار غیرت

خاطر‌نگار: فریده نوروزی، خواهر شهیدان نوروزی

شهید سردار ایرج نوروزی
ولادت: ۱۳۴۴/۱۳/۰ – استان سمنان
شهادت: ۱۳۶۲/۵/۱۷ – مهران، عملیات والفجر ۳

نحوه شهادت: اصابت ترکش به سر و دست
مزار شهید: سمنان، امام زاده یحیی(ع)

شهید سردار کیومرث نوروزی
ولادت: ۱۳۴۴/۵/۱ – استان سمنان
شهادت: ۱۳۶۴/۱/۱۲ – ام‌المرصاص، عملیات والفجر ۸

نحوه شهادت: اصابت ترکش به قلب و قطع دست

مزار شهید: سمنان، امام زاده یحیی(ع)
کیومرث و ایرج، دو برادری که دوشادوش هم در میدان نبرد بودند. در آخرین روزهای حیات ایرج، وقتی خیرِ مجروحیتش به فرمانده گردان، کیومرث، رسیدی، او خود را به بالین برادر رساند. در گوشش نجوا کرد و عهد بست که راهش را ادامه دهد. همان‌جا بود که از خدا خواست: «شهادت را بر من می‌هم بنویس.»

ایرج، دانش‌آموز سال آخر بود. درس می‌خواند و می‌چنگید، شوخ‌طبع، دوست‌داشتنی و اهل معاشرت با هر نسلی بود. حتی با کسانی که ده سال از خودش بزرگ‌تر بودند. شخصیتی دلنشین داشت، اهل نماز اول وقت، پای ثابت نماز جمعه بود. می‌گفت: «خواهرم، سیاهی چادرت از



شهید حسن طهرانی مقدم

شهید حسین همدانی

شهید مصمن لفریزاده

شهید صیاد شیرازی

شهید محسن حججی

شهید سیدمحمدباقر حکیم

شهید عداد مغنیه

شهید ابراهیم زکرائی

دکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم حمزه‌زاده

برخی روایت‌ها، تاریخ رسمی نیستند؛ اما حقیقت را عمیق‌تر و ماندگارتر از هر سندی منتقل می‌کنند. آنچه در این مجموعه پیش روی شماست، خاطراتی است از زندگی و شهادت مردان بزرگی که در میدان‌های مختلف انقلاب، دفاع مقدس و پاسداری از امنیت و ارزش‌ها، جان خود را بی‌ادعا تقدیم کردند؛ مردانی که از دل خانه‌های ساده، روستاها و شهرهای کوچک برخاستند و نام‌شان با ایمان، غیرت و مسئولیت‌پذیری گره خورد.

این روایت‌ها به قلم خواهران شهیدا، نه با زبان شعار، که با صداقت تجربه زیسته نوشته شده‌اند؛ از برادری که معلم خانه بود، تا نانوایی که مرزبان عدالت شد؛ از فرمانده‌ای رازدار تا کارگری که غسل شهادت کرد و رفت. هر خاطره، تکه‌ای از پازل بزرگ فرهنگ ایثار است؛

فرهنگی که خانواده، تربیت دینی، حیا، ولا‌یتمداری و خدمت به مردم، ستون‌های اصلی آن را شکل می‌دهند. بازخوانی این خاطرات، تنها ادای احترام به گذشته نیست؛ بلکه یادآوری مسئولیتی است که امروز بر دوش ماست. این سطرها، دعوتی‌اند برای مکت، تأمل و بازگشت به الگوهایی که امنیت، آرامش و هویت امروز جامعه، وامدار آن‌هاست. روایت‌هایی که اگر شنیده نشوند، تاریخ تنها خواهد ماند؛ اما اگر خوانده شوند، چراغ راه نسل‌های بعد خواهند شد.

تاریخ تنها خواهد ماند؛ اما اگر خوانده شوند، چراغ راه نسل‌های بعد خواهند شد.

سید محمد مشکوه‌الممالک

سید محمد مشکوه‌الممالک

خانه‌هایی که هنوز بوی شهادت می‌دهند



شهیدان کیومرث و ایرج نوروزی

نوشته بود: «شهید بستان». وصیت‌نامه‌اش را نراحت می‌شد. از بی‌عدالتی بیشتر. او زنده نیست، اما هنوز کنار ماست. وقتی دلم می‌گیرد، می‌روم بسر مزارش و با او حرف می‌زنم. آرام می‌شوم، انگار می‌شوند. نه فقط شهید، که الگو بود. برای ما خواهرها، برای محله، برای نسلی که شاید حالا خیلی چیزها را ندانند. من امروز به برادرم افتخار می‌کنم، اما بیشتر از آن، حس مسئولیت دارم. باید راهش را ادامه دهم. با صدای بلند می‌گویم: «محمدطاهر! برادرم، تو هنوز در این خانه نفس می‌کشی…»

فرزند اول، پسر خانه، مرد میدان

خاطر‌نگار: دنیا بستان، خواهر شهید محمدجواد بستان
ولادت: ۱۳۴۱/۱۲/۱۰ – روستای میانخره، دشتی، استان بوشهر

شهادت: ۱۳۶۱/۱/۷ – شوش دانیال، عملیات فتح‌المبین
نحوه شهادت: اصابت گلوله به شکم
مزار شهید: خورموج، گلزار شهدا

محمدجواد، ستون خانه ما، اولین فرزند بود. از همان کودکی دستِ پدر را و بتایی گرفت و دست مادر را در نان‌پزی و بچه‌داری. مسادرم می‌گفت: «یک‌بار رفته بیرون، گفتم مراقب غذا باش، برگشتیم… هم غذا آماده بود، هم حیاط جارو شده بود و هم ظرف‌ها

شهید مهدی قمی



شهید حسن فرمانی

پیام‌آور عشق به اهل بیت (علیهم‌السلام) و ترویج اسلام ناب محمدی است.

شهیدی که غسل شهادت کرد
خاطر‌نگار: ناهید قمی، خواهر شهید مهدی قمی

ولادت: ۱۳۳۳ – شیراز، استان فارس
شهادت: ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ – حوالی ارگ کریم‌خان شیراز
نحوه شهادت: اصابت گلوله مزدوران رژیم پهلوی
مزار شهید: شیراز، گلزار شهدای تک‌مزار مهدی قمی، در محله‌ای قدیمی از شیراز، کوچه بهار ایران، در نزدیکی حرم سید تاج‌الدین چشم به جهان گشود. همان

صفحه ۷

دوشنبه اول دی ۱۴۰۴

اول رجب ۱۴۴۷ – شماره ۲۴۰۳۶



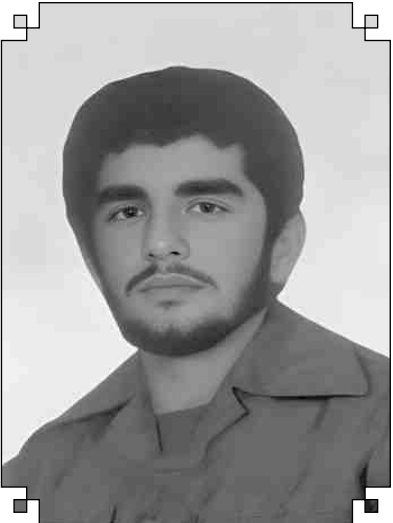
مقدم، شجاعانه جنگید و گروهبان دوم شد. برای شجاعتش ۲۵ روز مرخصی تشویقی گرفت، اما نرفت. در روز خاکسپاری، برگه مرخصی‌اش را از جیب لباسش بیرون آوردند. شنب قبل از اعلام رسمی شهادت، عمو آمد و گفت فقط تیر به پایش خورده، اما پدر گفت: «راستش را بگوید، خواب دیدم اتفاقی افتاده است.» صبح روز بعد، مأموران سپاه آمدند و خبر شهادتش را دادند. پدر گفت: «باباجان امیرم، کمرم شکست»، اما شهید رضایت، در خانه نقش مؤذن را بازی می‌کرد.

در دوران نوجوانی با اخلاق خوش، احترام به بزرگ‌ترها، ادب و متانتش محبوب بود. دیپلمش را از دبیرستان حاج قوام گرفت و خدمت سربازی را در نیروی هوایی گذراند، حتی در محیط نظامی هم احترامش زبانزد بود. خانه‌های مخروبه را برای خانواده‌اش تبدیل به مأمن کرد و در حل مشکلات اقوام، همیشه همراه بود.

مهدی از نخستین کسانی بود که اطرافیان را با اندیشه‌های امام خمینی(ره) آشنا کرد. در مسجidalنبی، خیابان قائانی نو، در بسیج مردمی فعال بود. شب‌ها فریاد «الله‌اکبر»ش از پشت‌بام‌ها بلند بود. با حضور در راهپیمایی‌ها، به همراه پدر و مادر و بستانگان، نقش فعالی در جریان انقلاب داشت. شب قبل از شهادتش، عکسی از خود را به خانواده نشان داد و گفت: «دوست دارم این عکس را بزرگ کنید… شاید من بروم و شما بمانید.» و آیه «وَلَا تُحْزِنُنَّ الَّذِينَ قَاتِلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ…» را با چشمانی روشن زمزمه کرد. با شنیدن اعلام «تهران جنگ است، خاموشی تنگ است» به همسرش گفت: «غسل شهادت کردم.» و با دو برادرش عازم راهپیمایی شد.

فرزند یک‌ساله‌اش، با چنگ انداختن به انگشتش عمویش مانع رفتنشان بود. مهدی پشت پرده پنهان شد و گفت: «هر جور شده دستش را رها کن، اگر شاهد رفتن ما باشد، بی‌تاب‌تر می‌شود.» حسی در لحظه خداحافظی، او را در آغوش نرغفت تا مانعی برای رفتنش نباشد. ساعات بعد، صدای تیراندازی منطقه را پر کرد. ظهر، برادر کوچک‌تر، مسعود، با نگرانی برگشت و گفت: «در شلوغی مهدی و کریم را گم کردیم.» رادیو اعلام پیروزی انقلاب را پخش کرد، اما خبری از آن دو نبود. کریم، هدف گلوله قرار گرفته بود؛ تیر به نزدیکی قلبش خورد. مادر با توسل به امام حسین(ع) نذر کرد. در خوابی که دید، آرامش یافت. کریم تحت جراحی قرار گرفت و به طرز معجزه‌آسایی زنده ماند. پس از جست‌وجوها مشخص شد مهدی، هنگام تسخیر اداره شهربانی، در نزدیکی ارگ کریم‌خانی، هدف گلوله مزدوران قرار گرفته و همان‌جا به شهادت رسیده است. همان‌طور که در وصیتش خواسته بود، به آرزویش رسید.

شهیدی که مرخصی‌اش را خرج شهادت کرد
خاطر‌نگار: میترآ تاج‌الدینی، خواهر شهید امیر اعظم تاج‌الدینی



شهید سید مرتضی حسینی زاده

جبهه شد. او درحالی‌که برای همسر و فرزندانش خانواده‌ای ۱۲۰ متری در شهرک علانین می‌ساخت، حتی پیش از تکمیل درب و پنجره‌های خانه، بار دیگر عازم جبهه شد. خواهر شهید، نقل می‌کند که حسن، ۴۰ روز پس از تولد دخترش، از جبهه بازگشت تا فرزندش را ببیند. در آخرین دیدار، او با عشق، فرزندانش را در آغوش گرفت و به همسرش گفت که ندا شبیه مادر زحمتکش و مهربانش است.

در آخرین عزیمت به جبهه، حسن این شعر را زمزمه می‌کرد:

هرکس که تو را شناخت جان را چه کند / دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ؛ فرزند و عیال و خانمان را چه کند / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

همسرش از او خواست صبر کند تا برای بامان، باید به منطقه جنگی بروم. تو با برادرت موکت بخر.» او سپس نامه‌ای برای همسرش نوشت: «همسر، دیدارمان به قیامت. مراقب بچه‌هایم باش و از آن‌ها بخواه راهم را ادامه دهند، از دین و کشورشان دفاع کنند و گوش به فرمان امام باشند. دیدارمان در قیامت با فرمانده‌مان، امام زمان (عج).»

در عملیات والفجر مقدماتی، در بهمن ۱۳۶۱، رزمندگان برای عبور از میدان مین نیاز به داوطلب داشتند. از میان ۲۰۰ داوطلب، ۲۰ نفر انتخاب شدند و حسن اولین نفر بود. دوستانتش به‌دلیل داشتن همسر و فرزندان، تلاش کردند او را منصرف کنند، اما حسن با اراده‌ای راسخ پذیرفت. با قرعه‌کشی، او اولین داوطلب برای فداکاری شد. حسن با دراز کشیدن روی مین، راه را برای رزمندگان باز کرد و به آرزوی شهادت رسید. فداکاری او و یارانش، مسیر پیروزی را هموار کرد.

حسن فرمانی، عاشقی بود که در راه خدا پروانه‌وار سوخت و با شهادتش نوری برای رهپویان حق و حقیقت افروخت. او با ایمان راسخ و فداکاری بی‌نظیرش، نه‌تنها برای خانواده، بلکه برای همه رزمندگان و وطن‌پرستان الگویی جاودان شد. روحش